

مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز
دوره هفدهم، شماره دوم، بهار ۱۳۸۱ (پیاپی ۳۴)
(ویژه نامه زبان و ادبیات فارسی)

بازتاب استعمار ستیزی در شعر معاصر عرب بین دو جنگ جهانی

دکتر منصوره زرکوب *

دانشگاه اصفهان

چکیده

دوران بین دو جنگ جهانی برای ملت عرب دوران حساسی بود. چه، آنان هنوز از استبداد عثمانی خلاصی نیافته، به استعمار خارجی گرفتار آمدند و کشورهای عربی هرکدام بنحوی تحت الحمایه استعمارگران بزرگی چون بریتانیا و فرانسه و ایتالیا گردیدند. از آن پس جنبشها و شورشهایی در مصر و سوریه و عراق شکل گرفت و اعتراضات مردمی به برنامه‌ها و اهداف استعماری کشورهای سلطه‌گر و دولتهای منصوب جیره خوار آنان فزونی یافت.

در این میان، شعراً با سلاح قلم و شعر و احساس وارد عرصه مبارزه شده، باب جدیدی در استعمارستیزی گشودند.

آنان ضمن اعتراض به وجود بیگانگان در کشور خویش که موضوع اصلی و سر منشأ و در صدر موضوعات دیگر است، به ملت در برابر نیرنگبازها و مکر و حیله استعمارگران هشدار داد، آنان را از فریب خوردگی بر حذر داشتند. همچنین توطئه‌های بیگانگان را که در قالب عقد پیمانها و انتخابات صوری و پارلمانهای فرمایشی شکل می‌گرفت، با محکوم کردن آن، خنثی می‌کنند.

بنابر این موضوعاتی که بیش از همه، اشعار آنها را تحت الشعاع قرار داد، عبارتند از:

الف- اعتراض به بیگانگان ب- هشدار در برابر نیرنگ استعمارگران ج- محکوم کردن انتخابات و پارلمانهای فرمایشی و عقد پیمانها که در این مقاله جداگانه به آنها پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی: ۱. استعمار ستیزی عربی ۲. شعر معاصر عرب ۳. استبداد عثمانی.

۱. مقدمه

ملت عرب که سالها زیر سلطه عثمانی طعم استبداد داخلی را چشیده بود، در اواخر قرن نوزدهم در مصر و در اوایل قرن بیستم در دیگر کشورها به مصیبت استعمار خارجی گرفتار آمد. با ورود نیروهای بیگانه انگلیس در مصر، بدنبال انقلاب احمد عربی^۱، هرچند سلطه عثمانی‌ها رنگ باخت اما استعمار انگلیس - بخصوص که توسط خدیو حمایت می‌شد - جان گرفت و سعی در پیاده نمودن اهداف استعماری خود نمود. در کشورهای سوریه و لبنان و عراق نیز پس از جنگ جهانی اول، اعراب دریافتند که آنها غنایم جنگی بیش نیستند که برندگان میدان جنگ، قصد دارند آنها را بین خود تقسیم کنند و سرانجام هم فرانسه بر سوریه و لبنان و انگلیس بر عراق چنگ انداختند.

* استادیار بخش ادبیات فارسی

یکی از عوامل مهمی که در پیروزی متحدین تأثیر بسزایی داشت، قیام بزرگ اعراب در سال ۱۹۱۶ بود که به تدبیر انگلیس و فرانسه و به منظور ایجاد تفرقه بین عربهایی که زیر چتر عثمانی جمع شده بودند، انجام گرفت. زیرا انگلیس به خوبی دریافته بود که سرزمینهای عربی تحت نفوذ عثمانی، چه اهمیت استراتژیکی بزرگی برای او دارد و از ناراضی اعراب از دولت عثمانی و آرزوی استقلال طلبی آنها نیز مطلع بود. لذا سعی کرد که از طریق رعایای اعراب به دولت عثمانی که در جنگ، جانب آلمان را گرفته بود؛ حمله کند و شریف حسین را که در میان آنان برای خود، قدرت و منزلتی داشت؛ برای اعلام این قیام تحریک نماید. اما در این قیام، نه تنها وعده های دروغین انگلیس، مبنی بر تحقق استقلال اعراب، جامه عمل نپوشید، بلکه سرانجامی جز پیروزی متحدین و ضعف ترکها و اعراب در پی نداشت.^۱

بدین ترتیب با پیروزی متحدین، کشورهای عربی بین آنان تقسیم شد و چتر استعمار بر آنها سایه افکند. از آن پس انقلابها و جنبشها و شورشهایی در مصر و سوریه و عراق بپا گردید.^۲

در این دوره، جمعیتها و تشکل هایی نیز بوجود آمد و مبارزه با استعمار و تحت الحمایگی - که جای پای آن را محکم تر می کرد - شکل تازه ای گرفت. بخصوص که کوششهایی از سوی کشورهای استعمارگر بیگانه صورت می گرفت تا در سایه استقلال ظاهری و دروغینی که به کشورهای عربی می دادند، سیطره خود را همچنان حفظ کنند و این سیاست را با برگزاری انتخابات صوری و یا انعقاد پیمانها و معاهده ها دنبال می کردند. این اوضاع و شرایط و آن وقایع و حوادث از چشم شعرا دور نماند و هر کدام بنحوی در عرصه قلم و شعر با استعمار و تحت الحمایگی به ستیز پرداختند.

۲. مقوله های استعمار ستیزی در اشعار شعرای عرب

با بررسی اجمالی جوامع بشری و تاریخ ادبیات آنها به یک واقعیت انکار ناپذیری خواهیم رسید که ما نیز در این مقاله به آن تکیه کرده ایم. این واقعیت عبارت است از وجود رابطه تعاملی تأثیر و تأثر بین جوامع و ادبیات آنها. چه، ادبیات - و از جمله شعر - زاینده هر جامعه و شرایط موجود در آن است. در تاریخ ادبیات عرب با سیر در دورانهای مختلف از جاهلی گرفته تا معاصر، تأثیر محیط بر ادبیات را بخوبی احساس خواهیم کرد. بعنوان نمونه خشکی و بی آب و علفی محیط صحرائی و بیابانی، زندگی قبیله ای و روابط محدود قومی، جنگها و غارتهای داخلی، نوعی خشونت در الفاظ شعری شاعران جاهلی ایجاد نمود. خوشگذرانی و رفاه خارج از حد دوره عباسی، منجر به ظهور ابونواسها و اشعار جدید (خمریات) گردید. با اشغال فلسطین توسط صهیونیستها شعر مقاومت بروز و ظهور نمود و با بالاگرفتن مبارزه علیه اشغالگران، این نوع شعر نیز نضج گرفت. بنابراین تأثیر محیط بر شعر - که خود برآمده از افکار و اندیشه های شاعران و روح انسانی آنهاست - امری است که نمی توان آن را انکار نمود اما این تأثیر اجتماع بر شعر و ادبیات، جوابی از جانب ادبیات نیز دریافت خواهد کرد. در غیر این صورت، ادبیات - که روح بشریت و اجتماع عرصه جولان آن است - عقیم مانده، ثمرهای جز بازی با الفاظ به دنبال نخواهد داشت. آنچه ادبیات را بارور و ثمر بخش می سازد، تأثیرپذیری اجتماع از نفخه های گرمی است که ادبیات بر روح مردم آن جامعه می دمد.

در دوره مورد بحث در این مقاله نیز همچون دوره های دیگر ادبی و تاریخی عرب، متناسب با شرایط موجود در جامعه، مضامین جدید شعری را درمی یابیم که متأثر از شرایط اجتماعی، سیاسی حاکم بر آن جامعه است، از جمله این مضامین شعری، استعمار ستیزی است، یعنی مبارزه و ستیز با استعماری که با استفاده از هر ابزار و به هر شکل ممکن در صدد محکم نمودن جای پای خویش بود و می کوشید تا مردم را گاهی با تهدید و زمانی با تطمیع و هنگامی دیگر با وعده های دروغین از خودآگاهی باز دارد. در این میدان، شاعران با مدد اشعار و قوافی به ستیز آمدند و سعی نمودند با خنثی نمودن نقشه های استعماری دشمن، به مردم خودآگاهی داده، عزمهای آنان را در مبارزه استوارتر کنند.

بنابراین با سیری در اشعار شعرای این دوره می توان مدعی شد که آنان در سه میدان اصلی بر استعمار تاخته، موضوع استعمار ستیزی در شعر معاصر را بر سه رکن اساسی زیر بنا نهادند:

- اعتراض به بیگانگان

- هشدار در برابر نیزنگ استعمارگران

- محکوم کردن پیمانها، معاهدات، انتخابات و پارلمانهای فرمایشی، که در این مقاله بدانها پرداخته خواهد شد.

۱.۲. اعتراض به بیگانگان

سیاست استعمار همیشه بر این است که پس از پنجه افکندن بر کشوری، عمالی از جانب خود در آن می‌گمارد تا محوری برای تجمع عمال داخلی گردد. این گماشتگان خارجی که نمایندگان بلند پایه دولت متبوع خود هستند، هدفی جز حفظ منافع و حقوق آن کشور در مستعمره خویش ندارند. بنابراین گاه شاعران برای ابراز نارضایتی و اعتراض به وجود بیگانگان در کشور خود به مناسبت‌هایی خطاب به این نمایندگان رسمی اعتراض خود را بیان می‌کنند. لورد کرومر اولین نماینده بلند پایه‌ای بود که انگلیس پس از اشغال مصر، او را در آن کشور گماشت. در زمان نمایندگی او در ۱۳ ژوئن ۱۹۰۶ پنج نفر از افسران انگلیسی که به قصد شکار کبوتر به منطقه مجروح شدند و بدنبال آنها برخوردهایی بین آنان و آفریدند. زیرا در اثر تیراندازی آنها برخی از ساکنان آن منطقه مجروح شدند و بدنبال آنها برخوردهایی بین آنان و انگلیسی‌ها به وجود آمد و منجر به مرگ چند افسر گردید. لورد کرومر، دادگاه ویژه‌ای تشکیل داد و مدعی العموم - ابراهیم هلباوی بک - در آن دادگاه چهار نفر از اهالی دانشوای را به اعدام و هشت نفر را به زندان و تازیانه محکوم کرد. با اعلام حکم دادگاه و اجرای آن، مردم مصر برآشفتنند و این واقعه کم و بیش در اشعار شعرا انعکاس یافت. حافظ ابراهیم^۴ بارزترین شاعری است که به این موضوع و احکام صادره اعتراض می‌کند البته لحن سخن اگر چه اعتراض آمیز است، از نوعی نرمی و انعطاف برخوردار بوده و در آن احتیاط را رعایت کرده است. حافظ ابراهیم با خشم و غضبی که گویی نیمی از آن را فرو برده است، خطاب به انگلیسی‌ها همراه با تمسخر می‌گوید:

حَفْضُوا جَيْشَكُمْ وَ نَامُوا هَنِيئاً وَ اِتَّغَوُاصِيْدَكُمْ وَ جُوبُوا الْبِلَادَا
وَ اِذَا اُغُوْرْتَكُمْ ذَاتُ طُوقٍ بَيْنَ تَلْكَ الرِّبَا فَصِيْدُوا الْعِبَادَا (حافظ ابراهیم، بی تا، ج: ۲/ ۲۰)

« از تعداد سربازانتان بکاهید و آسوده بخوابید و به دنبال صید و شکارتان، در سرزمین ما به گردش بپردازید!! اگر در این سرزمین برای شکار، به دنبال کبوتر بودید و نیافتید، (باکی نیست) مردم را شکار کنید!!»

لحن اعتراض آمیز همراه با تمسخر و استهزاء را در این دو بیت بخوبی از حافظ ابراهیم می‌شنویم. او پس از چند بیت که به اقتضای احتیاط با نرمی و انعطاف سخن می‌گوید؛ دوباره با لحنی تند، ستمباری حکم دادگاه را با ظلم دوران «نرون»^۵ برابر دانسته، انتقامجویی انگلیس قدرتمند از چند مصری ضعیف روستایی را تقبیح می‌کند:

لَيْتَ شِعْرِي اُتَلِّكَ (عِمْكَةَ التَّفِّدِ سَيْشِ) عَادَتْ اُمُّ عَهْدُ (نِیرون) عَادَا ؟
كَيْفَ يَخْلُو مِنَ الْقَوَى التَّشْتَقِي مِنْ ضَعِيْفِ اَلْقَى اِلَيْهِ الْقِيَادَا (همان، ۲۱/۲)

« ای کاش می‌دانستم آیا این دادگاه شما همان دادگاه تفتیش عقاید است یا دوران نرون برگشته است؟ انتقام قوی از ضعیفی که افسار و اختیارش را به دست او داده، چه شیرینی دارد؟»

حافظ ابراهیم در قصیده دیگری که در استقبال از لورد کرومر پس از بازگشت از سفر تابستانی او سروده است؛ هولناک بودن این حادثه را به تصویر کشیده، ضمن محکوم کردن سیاست انگلیس در مصر، به تفسیر حوادث می‌پردازد و علت و اسباب بروز چنین حوادثی را بیان می‌نماید. حافظ در این قصیده با اعتقاد برخی مبنی بر این که تعصب دینی، باعث بروز آن حادثه شد؛ مخالفت کرده، ادعا می‌کند که مصریها بر سر دین و اختلاف دینی که با انگلیسی‌ها داشتند، دست به انتقامجویی نزدند بلکه بخاطر به آتش کشیده شدن مزارعشان که ممر درآمد آنان بود؛ به چنین کاری اقدام نمودند. وی برای اثبات ادعای خود اضافه می‌کند که گاه فقیر به از دست دادن روزی و قوت روزانه اش رضایت نداده، بخل می‌ورزد اما از بذل جان خویش در مقابله با غاصب دریغ نمی‌کند. دو بیت زیر این مضامین را بخوبی متجلی ساخته است:

ان اُرْهَقُوا صِيَادَكُمْ فَلَعَلَّهُمْ لِلْقَوَى لَا لِلْمُسْلِمِينَ تَعَصَّبُوا^۷
وَ لَرَبَّمَا ضَنَّ الْفَقِيْرُ بِقُوْتِهِ وَ سَخَا بِمَهْجَتِهِ عَلِيٍّ مِّنْ يَغْصِبُ^۸ (حافظ ابراهیم، بی تا، ج: ۲/ ۲۳)

« چه بسا تعرض مصریها به آن افسر انگلیسی (و حادثه مرگ او) بخاطر از بین رفتن ذخایر گندم آنان بود نه بخاطر تعصبات دینی مسلمانان علیه مسیحیان. چه بسا فقیر به از دست دادن قوت روزانه اش بخل می ورزد اما در مبارزه با غاصب، جان خود را هم خواهد داد.»
حافظ ابراهیم اعتراض به بیگانگان انگلیسی را در ابیات دیگری همراه با شکوه و شکایت از آنان بروز می دهد. او به ادعای آلدون گورست^۱ نماینده رسمی انگلیس در مصر، مبنی بر بهبود اوضاع مصر و رفاهیات مردم در سایه انگلیسی‌ها، اعتراض کرده، بر آن زمینی که به قیمت سختی و ظلم کشیدن و به تنگی افتادن مردم آن، حاصلخیز شود نفرین می کند.

وی دوران اسماعیل^۱ را که بار ظلم و ستمش بر پشت مردم سنگینی می کرد بر دوران حاکمیت و اشغالگری انگلیسی ها - که همراه با منت و آزار بود- ترجیح داده، اعتراضاتش را اینگونه بیان می کند:

و أن أصبح المصري جراً منتعماً	تَمُنُّ عَلَيْنَا الْيَوْمَ أَنْ أَخْصَبَ الثَّرَى
فَأَنْتِ رَأَيْتِ الْمَنْ أَنْكِي وَ أَلْمَا	أَعْدُ عَهْدُ (اسماعیل) جَلْدًا وَ سُخْرُهُ
فَأُعْلِيْتُمْ طِينًا وَ أَرْخَصْتُمْ دِمَا	عَمَلْتُمْ عَلَي عَزَّالْجَمَادِ وَ ذَلْنَا
فَلَا أَطْلَعْتَ نَبْتًا وَ لاجادها السَّم (همان، ۲/ ۲۵)	إِذَا أَخْصَبَتْ أَرْضٌ وَ أُجْدَبَ أَهْلُهَا

« تو امروز- پس از اشغال مصر- بر ما منت می گذاری که خاک مصر - در سایه اصلاحات تو - حاصلخیز شده، مصریها نیز آزاد گشته، در نعمت زندگی می کنند! دوران اسماعیل را با وجود استثمار و به بیگاری کشیدنش، به ما برگردان، زیرا من منت گذاردن را دردناکتر و زخم ناشی از آن را شدیدتر می دانم. در نظر شما ارزش جمادات بیش از ارزش ما بود، شما ما را ذلیل و خوار کردید. خاک را ارزش دادید و خون (جان انسانها) را بی ارزش شمردید. اگر سرزمینی آباد شود، اما ساکنان آن در تنگی به سر برند، پس مباد که در آن گیاهی بروید و آسمان ببارد.»
محمد عبدالمطلب^۱ هنگامی که بریتانیا تحت الحمایگی مصر را اعلام نمود، با لحنی انقلابی و خشمگین، بدون ترس و با صراحت، اعتراض خود را ابراز کرد و بیان داشت:

و ما ملهم فیها ثواء و انما	نَجُوا بِالْتَوَى مِنْ ظَلَمِ أَرْعَنْ اِحْمَق
ینادیه فینا قائدالجیش قومہ	و ما قاد هم الآ الی شَرِّ مَأْزِقِ
تعسف بالأحكام غیر موفق	و ما ظالم فی حکمه بموقفَق (الدسوقی، ۱۳۴: ۱۹۷۳)

« این میهن پرستان و تبعید شدگان از زندگی در وطن خویش ملول نشدند بلکه با تبعید شدن و دوری از وطن از ظلم و ستم انسانهای احمق رهیدند. فرمانده ارتش، افراد تحت فرمان خود را به بدترین تنگناها سوق داد و رهبری نمود. او در اداره امور کشور ظالمانه عمل کرده، ناموفق بود. چه، هیچ ظالمی در عملکرد خویش موفق نیست.»

عبدالمطلب از میهن پرستان مبارزی سخن می گوید که نه از ملالت و برای تفریح بلکه برای نجات از ظلم و ستم انگلیسی های اشغالگر از وطن خویش دوری می گزیدند. وی در این قصیده، روزی را که تحت الحمایگی مصر اعلام شد؛ روزی تیره و تاریک دانسته که شبهای ظلمتباری را پی در پی به بار آورد:

دَجَتْ يَوْمَ اعلان الحماية شمسُه	فِيالكَ مِنْ يَوْمِ عَلِي مَصْرَ أَوْرِق
به لِقَحْتِ سُودِ اللِّيَالِي فَلَيْتَه	قَضَى فِي بَطُونِ الْغَيْبِ لَمْ يَتَخَلَّقِ (همان، ۱۳۵)

«روزی که تحت الحمایگی اعلام شد، خورشید به تیرگی گرایید، آن روز چه روز تیره‌ای برای مصر بود! آن روز، شبهای ظلمتبار و تیره و تاریکی به بار آورد. ای کاش، این روز در عالم غیب مانده، به وجود نیامده بود.»

وی سپس درباره اشغالگر غاصب و روش و منش او در مصر سخن می گوید که چگونه خود را فراتر از قوانین می داند و تنها از روی هوی و خواسته های نفسانی حکم صادر می کند:

يَرِي نَفْسَه فَوْقِ الْقَوَانِينِ بِيْتِنَا	مَتَى مَا تَذَكَّرُهُ الْقَوَانِينِ يَحْنَقِ
--	--

يُبيحُ غداً ما حرّمَ اليومَ بالهوى بغير الهوى في حكمه لم يُوقِّعْ (همان، ۱۳۶)

«او خویشتن را ورای قانون می دانست و هرگاه او را به رعایت قانون متذکر می شدیم، به خشم می آمد. آنچه را امروز از روی هوای نفس تحریم می کرد، فردا بر خلاف تمایل و خواست قبلیش مجاز می شمرد (پس) او در اداره دولت و حکومتش موفق نشد.»

عبدالمطلب سخنان اعتراض آمیز خود را ادامه داده، به دنلوب - مستشار انگلیسی در مصر - و اقدامات او جهت عقب نگه داشتن مصر از پیشرفتهای علمی می پردازد:

وبالعلم سلّمٌ (دنلوبیهم) لمّ لمّ یندعُ ذواقاً من العرفان للمتذوّق (همان)

« عالمانه و آگاهانه از دنلوب سؤال کن چرا مجالی از علم و معرفت برای طالبان آن نگذاشت.»

شاعر در این قصیده که بالغ بر دویست بیت است و در آستانه جنگ جهانی اول سروده است اوضاع نابسامان و ستمبار مصر و ساکنان آن را به تصویر می کشد، زیرا به سوی مرگ سوق داده می شدند و زنان بیوه و فرزندان یتیمی از خود باقی می گذاشتند.

احمد کاشف^{۱۱} نیز در اعتراض به لورد کرومر، او را مخاطب قرار داده، می گوید:

ولبثت تبدو فی زخارف مخلصٍ للقوم تخفی ما اعتزمت و تحجبُ
غافلتهم حيناً فلم يتلفتوا الآ و نایک فیهم و المخببُ
هل أنت فینا فاتحٌ أو وارث أو قیمِ أعلی و جازٌ أقربُ
...ختمت عهدک بالذی اهترت له أركانُ مکة و استغاثت یترب^{۱۲} (همان، ج: ۲/ ۱۶۰)

«تو خویشتن را برای مصریها در لباس یک مخلص راستین گفتار، نمایاندی اما نیات خود را از آنان پنهان نمودی. آنان را غافلگیر کردی و زمانی متوجه شدند که چنگ و دندان تو در پوست و استخوانشان فرو رفته بود. تو (ای کرومر) در بین ما چه کاره ای و چه نسبتی با ما داری؟ آیا کشور ما را فتح کرده ای یا آن را وارث شده ای؟ قیم ما هستی یا همسایه نزدیک مایی؟ دوران نمایندگی تو با واقعه ای پایان یافت که پایه های مکه از آن به لرزه افتاد و مدینه به فریاد خواهی برخاست.»

شاعر در این ابیات بوضوح کرومر را به محاکمه کشیده است و با لحن انتقادآمیز و معترضانه او را مورد سؤال قرار می دهد.

محمد مهدی جواهری^{۱۳} نیز از جمله شعرایی است که وجود بیگانگان در سرزمینهای عربی او را به خشم آورده، در قصیده ای به نام «فی الثورة السورية» متعرض آنان شده است و بی محابا و بی پرده حقیقت را بیان کرده است. بر این اساس که اشغالگران باید سوریه را ترک کنند و منفعت آنها هم در همین است:

سوریه أم الضرا غم أصب حت مرعی الذئاب
مثلُ الودیع من الطیبو رتعاورته یـدالکلاب
... من کان حابی أن یقو لـ الحق انی لا أحابی
لا یتد أن یأتی الزمبا نـ علی بلادی بانقلاب
ویری الذین تو طنوا أن الغنیمه فی الایاب (الجواهری، ج: ۱/ ۱۸۰: ۱۹۸۳)

«سوریه که شیر شیران بود، اکنون پایگاه و چراگاه گرگان شده است. او به لاشه هایی از پرندگان تبدیل شده که سگها (برای خوردن) بنوبت به آن، سر می کشند. هر که از گفتن حق امتناع می کند و یا به ناحق سخن می گوید (بگوید) من که از آن هیچ ابایی ندارم و (بی پرده حق را بیان می کنم). روزگار باید دگرگونی و تحولی در سرزمین من بوجود آورد و کسانی که آن (سرزمین) را غصب کرده، در آن ساکن شده اند، بدانند که منفعت آنان در این است که برگردند و سرزمین ما را ترک کنند.»

احمد شوقی^{۱۴} در قصیده پرشوری در جواب به لورد کرومر که در سخنرانی خود هنگام وداع با مصر ایراد کرده، در آن با تکبر بر مصر و مصریها منت گذارده بود؛ تصریح می کند که ملت از رفتن او بسیار شاد و خوشحالند و گویی از مرض صعب العلاجی شفا یافته اند. زیرا به اعتقاد او، مصر با حضور انگلیس در آن، به مرض سل دچار شده است که نهضت مصر و استقلال آن را از بین خواهد برد. شوقی در این قصیده اعتراض به بیگانگان را با لحن خاصی بیان نموده است. وی کرومر را فرعون دانسته که با زور بر مردم حاکم شده، آنها را برده خود ساخته بود. شوقی خطاب به او و دیگر بیگانگان اشغالگر چنین می گوید:

ایمانکم أم عهدئذ اسماعیلا؟ أم أنت فرعون یسوس النیلا؟
 أم حاکم فی ارض مصر بأمره لاسائلاً أبداً و لا مسؤوْلا ؟
 یا مالکاً رقی الرقاب بیأسه هلاً اتخذت الی القلوب سبیلا ؟
 لَمَا رحلت عن البلاد تشهّدت فکأنک الداء العیاء رحیل ؟ (شوقی، ج: ۱ / ۱۷۳: ۱۹۸۶)

« دوران شما بهتر است یا دوران اسماعیل پاشا. آیا تو فرعون هستی که بر نیل حکم می رانی؟ یا حاکم سرزمین مصری؟ نه از کسی می پرسی (مشورت می کنی) و نه کسی جرأت دارد از تو و کارهای تو چیزی بپرسد. ای کسی که به زور (مردم و سر نوشتشان را) مالک شدی، چرا به دلهای آنان راه نیافتی؟ وقتی از کشور مصر رفتی، مصر نفسی کشید، تو گویی درد بی درمانی بودی که این سرزمین را ترک کردی.»

شوقی معترضان کرومر را مخاطب ساخته، ضمن محکوم کردن خلف وعده او و همدستانش مبنی بر ترک مصر اظهار می کند وجود شما همچون بیماری سل بود که همه سرزمین مصر را آلوده ساخت:

الیوم أخلفتِ الوعد حکومة کنا نظنّ عهدوها الا نجیلا
 دخّلت علی حکم الوداد و شرعه مصرأ، فکانت کالستلال دخول (همان، ۱۷۴)

«امروز حکومت انگلیس خلف وعده کرد، دولتی که ما پیمانهایش را همچون وعده های انجیل (راست) می پنداشتیم. از در دوستی و محبت وارد مصر شد، اما آمدن او چون شیوع بیماری سل بود.»

۲.۲. هشدار در برابر نیرنگ استعمارگران

انقلاب بزرگ اعراب که علیه ترکها و با هم پیمانی متحدین به وقوع پیوست نتیجه ای جز خدعه و نیرنگ بازی استعمار که اعراب بخاطر ساده لوحی قربانی آن شدند؛ نداشت. زیرا پس از آن، استعمار از قلب و مرکز همین انقلاب بزرگ به کشورهای عربی نفوذ کرد و متحدین فریبکار، اشغالگر شده، ملت خالص و صادق، مستعمره گردیدند. از آن پس شعرا به محکومیت این نیرنگبازها و خلف وعده ها پرداختند و هر شاعری در خویش احساس می نمود که او و ملتش قربانی خدعه و نیرنگ شده است. پس بی اعتمادی به غرب، در میان آنها شایع شد، بخصوص که «ویلسون»^{۱۵} رئیس جمهور آمریکا مبانی و اصولی آرایه داد مبنی بر اینکه ملتها حاکم بر سرنوشت خویش می باشند و هیچکس حق حاکمیت بر سرنوشت ملتی را ندارد. اما چیزی نگذشت که آشکار شد، این وعده ها سرابی بیش نیست. روحیه عدم اعتماد به غرب و استعمارگران غربی عکس العمل شدیدی نزد شعرا پیدا کرد، بطوری که آن را به انجای مختلف در اشعار خود بروز دادند. خیرالدین زرکلی^{۱۶} ضربه ای را که ملت از وعده های به انجام نرسیده ویلسون خوردند چنین بیان می کند:

وعود ولسن کم أضلت من فئة لانت أشأم ما سیست به الامم
 أیدعون حقوقاً فی مواطننا والمین أفتح ما یطوی علیه فم

(زرکلی، ۱۵ منقول از عمرالدقاق، ۳۰۸)

«ای وعده های ویلسون، چه بسیار گروههایی را به بیراهه کشانیدید! سیاست تو شوم ترین و بدترین سیاستی بود که به این ملت تحمیل شد. اصلاً آنان در کشور ما چه حقوقی و چه سهمی برای خود قائلند و (بدانند که) دروغ زشتترین سخنی است که بر زبان جاری می شود.»

مصریها که مدت مدیدی بود زیر سلطه استعمار عمر می گذراندند و در سال ۱۹۱۹ نیز علیه اشغالگری انگلیس قیام کردند، باز هم به وعده های ویلسون امید بستند. محمد عبدالمطلب در پی وعده های او در حالی که انقلاب در اوج خود بود، غریبها را مورد خطاب قرار داده، می گوید:

یا ناشری عَلم السلام أَلْمُ تَرَوَا
للسلم فی أرجاءِ مصرَ مجالا
مالعدلُ ما حريةُ الأممِ التسی
سارتُ رسائلكم بها ارسالا
یا عهد و لسن أین و لسن هل درى
أنا بمصرَ نکابد الا هو الا

(عبدالمطلب، ۱۹۳ منقول از عمر الدقاق، ۳۰۹)

«ای کسانی که پرچم صلح برافراشته اید (و ادعای برقراری صلح می کنید) مگر قبلاً در مصر نشانه هایی از صلح نیافته بودید؟ آن عدالت و آزادی که برای برقراری و ایجاد آن پی در پی مکاتبه می کنید، چیست؟ ای دوران ویلسون، کجاست ویلسون؟ آیا می داند که ما در مصر از اوضاع هولناک آن رنج می بریم؟»

طبیعی بود که عرب از آن پس تمامی اطمینان و اعتماد خود به غرب را از دست داد و لحن سخن شعر نیر شدت و حدت یافت و برخی از آنان علاوه بر هشدار ملت در مقابل مکرها و حيله ها و وعده های دروغین استعمار، به روشن نمودن حقایق امور و دعوت به هوشیاری در مقابل دامهای سیاسی آنها پرداختند.

زمانی که ملک فیصل خواست دیرالزور را به انگلیس واگذار کند، رشید سلیم خوری^{۱۷} (ملقب به الشاعر القروی) خطاب به وی ضمن قصیده ای او را از کید استعمارگران بر حذر داشته است. شاعر به فیصل که قصد سفر به لندن و گفتگو و مذاکره با انگلیس را داشت می گوید:

نصحتک لا تمدد الی أبرصِ یداً
ولو مطررت کفاه درأ منضدا
لأمز یلاقیک الفرنجی باسمأ
فزد حذراً مازاد ذنب توددا
تراه صحیح الود و هو سقیمه
کما تکسب الحمی الخدود توردا

(القروی، بی تا، ۱۵۳)

«به تو نصیحت کردم که به (انگلیس) که به بیماری پسی مبتلاست؛ دست (دوستی) دراز مکن، هرچند از دستهایش گوهر و مروارید بیارد. فرنگی ها (گرگ صفتانه) با تو با روی گشاده ملاقات می کنند (اما بدان) هرچه گرگ، دوستی خود را بیشتر کند، تو باید محتاطانه تر عمل کنی. تو دوستی او را صادق می پنداری، حال آنکه دوستی او فریبکارانه است، همچون تب که سرخی کاذبی بر گونه ها می نشاند.»

شاعر فیصل را از مذاکره با انگلیس منع کرده، به او هشدار می دهد که دست بیمار انگلیس را اگرچه در و جواهر از آن بیارد، نشارد زیرا مذاکره با چنین گرگ درنده ای که رفتارش به ظاهر دوستانه است؛ گرفتار شدن در چنگ و دندان او را به دنبال خواهد داشت.

مصریها از نیرنگبازیهای انگلیس تجربه های تلخی داشتند که اعراب دیگر چیزی از آن نمی دانستند زیرا از سال ۱۸۸۲ با وعده های دروغین او مبنی بر ترک مصر و بیرون رفتن از آن، دچار فریب خوردگی شده بودند. بنابراین حافظ ابراهیم با زیبایی، مکر و حيله اشغالگران را به تصویر کشیده، سعد زغلول را - هنگامی که قصد سفر به منظور مذاکره با آنان را داشت - مورد خطاب قرار می دهد و از او می خواهد که در مذاکراتش مردم و خواسته های ملت خود را فراموش نکند، و بخاطر داشته باشد که سلاح دشمن در مقابل اراده استوار او کند و شکسته است:

فاوض و لا تخفض جناحک ذئة
ان العدو سلاحه مفلول

فاوض فخلفک أمة قد أقسمت
ألا تنام و فی البلاد دخیل (حافظ ابراهیم، بی تا، ج: ۱/۱۱۱)

«ای سعد زغلول مذاکره کن اما زیر بار ذلت نرو (و بدان که) سلاح دشمن کند و شکننده است. مذاکره کن (اما آگاه باش) پشت سر تو ملتی است که قسم خورده است تا وقتی در کشور، دشمن اجنبی است، خواب راحت نداشته باشد.»

هشدار حافظ ابراهیم به سعد زغلول همچون قروی به فیصل، آگاهی دهنده است. وی سعد زغلول را متوجه نیرنگ‌های بریتانیا می‌کند با این تعبیر که انگلیس به قدری نیرنگباز است که تو را تا سر چاه می‌برد اما تشنه برمی‌گرداند:

لا تَقْرُبْ (التامیز)^{۱۸} و اخذزُ وردةً مهما بدالك أنه معسولُ
الكيد ممزوح بأصفي مائه والخُتل فيه مذوبُ مصقول
کم وارد یا سعدُ قبلک ماءه قد عاد عنه و فی القواد غلیل
(همان، ۱۱۲)

«ای سعد) به رودخانهٔ تایمز نزدیک مشو، حتی اگر آب آن به شیرینی عسل باشد (از دل بستن به انگلیس و سیراب شدن از دست او بهره‌یز) (زیرا) زلالترین آب آن رودخانه (مراد نرمترین و لطیفترین رفتار انگلیسی هاست) با کید و حيله آلوده و با مکر و خدعه آمیخته است. ای سعد، چه بسیار کسانی که قبل از تو بر آبشخور آن وارد شده اند اما تشنه لبان باز گشته‌اند.»^{۱۹}

شوقی نیز اشاره می‌کند که سوریه و مصر هر دو قربانی استعمار و دامهای گستردهٔ او شدند:

و هل نلنا کلانا اليوم الآ عراقیب المواعدِ و المطالاً^{۲۰} (شوقی، ج: ۱/۲۲۷: ۱۹۸۶)

«آیا هر دوی ما (سوریه و مصر) امروز جز وعده‌های دروغین و تعلق و بهانه جویی به چیز دیگری رسیدیم؟»

شاید ابیات زیر از شاعر دمشق خلیل مردم بک^{۲۱} که در آن قصه‌گونه موضوع اشغال و قیحانهٔ استعمار را بیان می‌کند؛ یکی از زیباترین قصایدی است که روش و منش استعمار را در خدعه و نیرنگبازیهایش به تصویر می‌کشد. او می‌گوید:

أتی ضيفاً فأصبح ربّ بيت یحکم بالقطين و بالعيال
و ستمی نفسه قسراً و صتياً علی مفوضاً فی کل حال
و ما أنا بالیتيم و لم أکنه و لا شیخٌ دقیقُ العظم بال
... و با عدب بین اخوانٍ و أهلٍ فلجوا فی التقاطع و التقالی
و شارکنی فکان الغرمَ حظی وخصصن بالغنیمه و النوال
(مردم بک، ۱۳۷: ۱۹۸۵)

«استعمار ابتدا بصورت میهمان آمد اما بعد صاحب خانه شد و به همراه خدم و حشم خود حکومت کرد. او به زور خود را وکیل و وصی و نمایندهٔ تام‌الاختیار و همه کارهٔ من دانست. من نه یتیم بوده و هستم (که نیاز به قیم داشته باشم) و نه پیر سالخورده ای بوده و هستم که استخوانهایم پوسیده (و محتاج دیگری باشم). (استعمار وارد خانه من شد) و بین برادران و ساکنان منزل جدایی انداخته، (باعث شد) آنان از هم گسسته شوند و بغض و کینه نسبت به یکدیگر پیدا کنند. با من (در امور مملکت) شریک شد و در این شراکت جز ضرر و زیان بهره ای نیافتیم بلکه همهٔ سودها و بهره‌ها نصیب شریک انگلیسی من شد.»

شاعر تصویر دغلبازیها و کید و مکر استعمار در سیاستهایش را در ادامهٔ این ابیات به اوج رسانده، با تمسخر

می‌گوید:

و من حبّ السلام حویّ سلاحی لیکنینی ممارسه القتال
و کم فمی عن الشکوی، کجلا بسیر بنیبی یوماً مقالی
و أخرجنی فاخر جنی فلما رأنسی بالنیة لا ابالی^{۲۲}
دعانی للتفاهم بعد أخذ و ردّ و اختلاف و اقتتالی^۲
(مردم بک، ۱۳۸: ۱۹۸۵)

«به بهانهٔ صلح دوستی، سلاحم را گرفت تا از مبارزه و جنگ مرا باز دارد!!! و برای اینکه سخنم روزی به غیبت کردن و بدگویی نینجامد، دهانم را از شیکوه و شکایت بست!!! مرا به

سختی انداخت و از خانه ام بیرون کرد و پس از بگیر و ببند و اختلاف و جنگ و بگو مگوهای زیاد سرانجام، مرا به تفاهم دعوت نمود.»

وعده های دروغین استعمار به قدری ملت عرب - از جمله شعرا - را به تنفر از آن کشانده بود که گاه قصیده ای را به ذکر دسیسه ها و مکاریها و برشمردن بد رفتاریها و نیت سوء استعمار اختصاص می دادند. معروف رصافی^{۲۴} در قصیده‌ای به نام «الانکلیز فی سیاستهم الاستعماریة» که اشعاری است در حمله به استعمار، با لحنی تند و با زشت ترین صورت، طبیعت و سرشت آن را به تصویر کشیده است. او سرشت انگلیس را عصاره ای می داند از کیده‌های روی زمین که در دیگی از خبثت و دروغ و مکر و حيله به غلیان در آمده است و با اشاره به فجایعی که بار آورده می گوید:

لقد جمع الـدهرُ المکاید کَلْها	بقدر کبیر صیغ من مَعْدِن الخَبِثِ
و صبَّ علیها من بئـار صروفه	سجلاً من الکذب المموه و الجنث
کأنهم و الناس عت و صوفه	و هل یستقیم الصوف فی غیثه العت
فکم حرثوا فی ارض مُستعمراتهم	مظالم سوداً کُن من أفضع الحرث
و هم یأکلون الرُّبْد من منتجاتها	و یلقون للأهلین منهن بالفرت

(الرصافی، ج: ۴۱۶/۲: ۱۹۸۶)

«روزگار همه کیده‌ها را در دیگ بزرگی که از فلز خبثت ساخته شده، جمع کرده است. و با دلوهای بزرگ، از چاههای مصیبت و ناگواریهای خود، دروغ و گناه را بر آن دیگ ریخته است. گویی آنان (استعمارگران) بید و مردم پشم هستند، آیا پشم در کنار بید سالم می ماند؟ چقدر آنان در سرزمین هایی که مستعمره خود قرار دادند، به زراعت ظلم و ستم پرداختند که از زشت ترین و بدترین کشت و کارهاست! آنها سرگُل تولیدات سرزمینی که مستعمره خویش کردند، به خود اختصاص می دهند اما تقاله ها و باز مانده آن را پیش ساکنانش می اندازند.»

رصافی به وعده های دروغین و سخنان پر طمطراق آنان اشاره کرده می گوید:

یقولون انا عاملون لسعد کسبکم	ولم یعملوا غیر الکوارث والکرت
فکم بعثوا فی الشرق حرباً ذمیه	تمثل فی احوالها ساعة البعث

(الرصافی، ج: ۴۱۶/۲: ۱۹۸۶)

«می گویند ما برای سعادت مندی شما کار می کنیم، حال آن که اقدامات آنان جز غم و اندوه و سختی برای ما نتیجه ای دیگر نداشت. چقدر در شرق جنگهای ناگواری به راه انداختند که از شدت سختی و هولناکی یادآور روز قیامت بود!»

می بینیم که رصافی با دلی درد آلود از دروغها و سخنان فریبنده و وعده های هرگز به انجام نرسیده استعمار سخن می گوید. او با بی اعتمادی بیان می کند که چگونه انگلیس مکارانه از عقاید دیگران تجسس می کرده، در پی آن، جنگهای سختی به راه می اندازد که یادآور روز قیامت است. در واقع رصافی در این ابیات ملت خویش را در مقابل کید و حيله استعمار آگاه می کند و هشدار می دهد و همین امر باعث شد شریف حسین را بخاطر فریب خوردگیش به باد انتقاد و سرزنش بگیرد و تاوان آن انتقاد را هم تا آخر عمر پس دهد بطوری که خاندان شریف تا زنده بود؛ او را طرد کرده، آواره فلسطین و لبنان و سوریه و عراق و مصر کردند.

پیش از این درباره وعده ها و سخنان دلگرم کننده ویلسون، رئیس جمهور آمریکا سخن گفتیم. وی کوشید تا در کنفرانس صلح پاریس (۱۹۱۹) بر دیپلماسی پنهان که قبل از جنگ جهانی اول پیاده می شد و از راه آن قراردادهای سری مانند سایکس - پیکوپه امضا می رسید، فائق آید اما مبانی فکری او پیروز نشد و نه تنها نتوانست کشورهای بزرگی چون فرانسه را به حق خود قانع کند بلکه این کشورها وی را مجبور نمودند تا از مواضع خود دست بردارد. (عبدالمجید نعنی، ۱۹۲: ۱۹۷۴). رسوب این مبانی فکری در مرحله قول، چنان تأثیری بر رصافی گذاشت که قصیده‌ای به نام «ولسون بین القول و الفعل» را به طرح آن اختصاص داد. وی در این قصیده با لحنی سوزناک نتیجه اعتماد به ویلسون و مبانی صلح آمیز او و ناامیدی عراقیها و سایر ملل عرب را بیان می کند:

قال حرية الانام هي الغنا
 فاشزاب الوری اليه وظنوا
 ... مد ولسون في السياسة حنبلاً
 فلبعض الانام كان عصاماً
 ية لى في الوغى فغرا الاناما
 أنهم سوف يبلغون المرما
 جمع النقض فيه والابراما
 و لبعض الأ نام كان خصاماً (همان، ۳۳۷)

ویلسون به اعراب گفت: هدف من در این نبرد، آزادی مردم است، اما او آنان را فریفت. مردم هم به سوی او معطوف شده، پنداشتند که برای رسیدن به هدف چند قدم بیشتر فاصله ندارند، (و در آینده نزدیکی آزادی خواهند یافت) سیاست ویلسون، سیاست رشتن و پنبه کردن بود (وعده‌هایی می‌داد، سپس نقض می نمود). بنابراین برای برخی از مردم عامل دلگرمی و برای برخی دیگر عامل خصومت گردید.

آن گونه که از ابیات رصافی نیز بر می آید گروهی از مردم وعده های او را باور کرده و گروهی به دروغ بودن آن ایمان داشتند بنابراین خصومت همچنان بین آنها برقرار بود.

معروف رصافی در ابیات دیگری از این قصیده به ملت عرب اطمینان می دهد که غرب، دل خوشی از شما ندارد پس شما نیز به او و وعده های سرکرده های او دل خوش ندارید. او به شما سوءظن دارد، شما چگونه به او اعتماد می کنید:

أيتها المسلمون لستم من الغر
 فإذا ما ملأتم الأرض عدلاً
 و اذا ما فعلتم الخير يوماً
 ب بحال تستوجبون احتراماً
 غداً جوراً، أو مفخراً عدتاً
 حسيوه جنایة و أثاماً (همان، ۳۳۸)

«ای مسلمانان، شما برای غرب در موقعیتی نیستید که مستحق احترام باشید (و غرب برای شما احترامی قائل نیست) اگر شما دنیا را از عدل پر کنید، غرب آن را ظلم پنداشته و اگر سراسر زمین را از افتخارات خود بیوشانید، (به نظر او) اسباب ملامت و مذمت خود را فراهم کرده اید. اگر روزی خیر و خوبی کنید آنان، اعمال خوب شما را جنایت و گناه به شمار می آورند.»

رصافی از ظلم و جوری که استعمار در پرتو مکر و حيله های خود بر مردم روا می دارد و بر آن نام عدل می گذارد گلایه کرده، با لحن تمسخرآمیزی از درد خویش نزد ظلم شکایت می کند زیرا به اعتقاد وی اگر عدل، آنی است که استعمار عمل می کند، دیگر عدلی نمانده است که به عدالت حکم کند:

ان تكن هذه السياسة عدلاً
 فالى الظلم نشتكى الا لاما
 (الرصاصی، ج: ۳۳۸/۲: ۱۹۸۶)
 «اگر این سیاست (سیاست استعمارگران) عدل است، پس شکوه از رنج و دردهای خود نزد ظلم برده، به گلایه می نشینم.»

بدین ترتیب در می یابیم که سوء رفتار اشغالگران انگلیسی و دیگر استعمارگران چنان از اعراب سلب اعتماد کرده بود که شاعران را بر آن می داشت تا ملت خود را از فریب خوردگی و خام شدن در برابر وعده‌ها و بیانیه های کاذب آنها هوشیار کرده، بر حذر دارند.

۳.۲. محکوم کردن پیمانها، معاهدات، انتخابات و پارلمانهای فرمایشی

یکی دیگر از عرصه هایی که شعرا با حضور خویش در آن با استعمار به ستیز برخاستند، محکومیت پیمانها و معاهداتی بود که کشورهای انگلیس و فرانسه با مستعمره های خود می بستند و برای مدتی آنان را به موضوع آن سرگرم می نمودند. البته عقد چنین معاهداتی بدنبال اشغال و مستعمره کردن کشوری، طبیعی است، اما مفاد آن بگونه‌ای بود که در ستمبار بودن آن شکی نمی توان کرد. بخصوص که کشورهای استعمارگر به عقد چنین پیمانهایی با حکومتهایی که خود منصوب می کردند، تمایل بسیار داشتند. بنابراین تعداد آنها کثرت یافت و بدنبال آن آلام و گرفتاریهای ملت نیز فزونی گرفت.

این معاهدات که ظاهری فریبنده داشت، گاه مردم را به گمراهی می افکند تا تصور کنند استعمار از سلطه خویش منصرف شده است. پس در آن دوره، آگاهی و هوشیاری زیادی لازم بود و شعرا به حق، طلایه داران هوشیار مردم بودند. زیرا با رسوا ساختن اهداف پوشیده استعمار، به مردم آگاهی می دادند که راههای اشغالگری متفاوت است و اشغالگران برای استمرار حضور خود در سرزمینی دست به وارونه جلوه دادن حقایق زده، پیمانها و تعهدات ظاهر فریب منعقد می کنند.

از جمله تدابیری که استعمار انگلیس برای عقد پیمانهای خود به کار می گرفت، این بود که هرگاه مردم روحیه خود را می باختند و دچار یأس می شدند، با معاهده ای، احساسات آنان را بر می انگیخت و به آنها روحیه می داد. شعرا که از هوشیاری خاص خود برخوردار بودند، با محکوم کردن آن پیمانها که متأثر از حس وطن پرستی آنان بود، با پرتاب تیری از تیردان، استعمار را ناکام می گذاردند.

معروف رصافی، جواهری و زهاوی در عراق از قهرمانان این میدان بودند. از جمله تیرهایی که استعمار را هدف گرفت قصیده ای است از رصافی که در آن با اظهار تأسف از تحت الحمایگی مصر بر کشورش می گوید:

خَلَقْتُمْ لَنَا مِنْ كُلِّ عَهْدٍ مَمْلُوءَةً قِيوداً بِهَا اسْتِقْلَالُنَا يَتَقَيَّدُ
إِلَى أَنْ غَدَا اسْتِقْلَالُنَا ضَحْكَةَ الْوَرَى بِه سَاخِرٌ كُلُّ أَمْرٍ ءِ وَ مَنَدَدٌ
وَ صَارَ كَسِيفٍ قَاطِعٍ فِي أَكْفَانِكُمْ يُجْرَدُ لِلزَّهَابِ طَوْرًا وَ يُغْمَدُ (همان، ۴۲۱)

«شما با هر معاهده ظاهر فریبتان حلقه‌ای به زنجیری افزودید که بر استقلال ما زده شده بود تا اینکه استقلال ما مضحکه مردم شد، و هرکس آن را به باد تمسخر گرفته، محکوم می کرد و همچون شمشیر برنده ای در دست شما گردید که علیه ما و برای ترساندن ما هر وقت می خواستید از نیام برمی کشیدید و هرگاه نمی خواستید غلاف می کردید.»

رصافی در این ابیات بصراحت بیان می کند که استقلال کشورش بازبچه دست انگلیس ها شده است بطوری که همچون سلاحی برای تداوم سلطه گری خود از آن استفاده می کنند.

رصافی در قصیده دیگری به نام «عندنشر المعاهده» یکی از آن معاهدات را که آزادی مردم را تحت الشعاع قرار می داد و محدود می کرد، با تمسخر گزنده ای به تصویر کشیده است. وی که زمانی عضو پارلمان عراق بود از تریبون آن، مخالفت خود را با این معاهده اعلام نمود:

نَشَرُوا الْمَعَاهِدَةَ الَّتِي فِي طَيْهَا قِيدٌ يَعْضُ بِأَرْجْلِ الْأَمَالِ
قَدْ أَبْلَعُوا نَا حَبَّةً اسْتَعْبَادِنَا لَكِنْ مَمُوهَةٌ بِالْاِسْتِقْلَالِ
وَالْعَهْدُ بَيْنَ الْاِتْكَالِيزِ وَ بَيْنِنَا كَالْعَهْدِ بَيْنَ الشَّاءِ وَ الرَّبْمَالِ
... كَتَبُوا لِنَاتِلِكِ الْعَهْدَ وَ اِنَّمَا وَضَعُوا بِهَا فُقُلًا عَلَى الْاِغْلَالِ
شَلَّتْ أَكْفَ مَوْعِيهَا أَنَّهُمْ حَلَّتْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ الْاِجْيَالِ (الرصاصی، ج: ۲ / ۵۲۳: ۱۹۸۶)

«آنان معاهده ای را منتشر کردند که به موجب آن غل و زنجیر گزنده ای بر پای آمال و آرزوهایمان زده شد. و قرص بردگی و بندگی را (که ظاهری فریبنده) و پوسته ای از استقلال داشت، به ما خوراندند. پیمان بین انگلیس و ما همچون پیمان بین گرگ و میش است. معاهده ای را برای ما نوشتند که (مفاد آن) غل و زنجیرهایی را که بر ما زده بودند؛ محکمتر کرد. بریده باد دست امضا کنندگان آن پیمانها که لعنت نسلهای آینده را بر خود خریدند.»

تعبیر رصافی از رابطه انگلیس و مستعمرانش، به رابطه گرگ و میش، بخوبی شدت لحن او را در محکوم کردن پیمانهای منعقد شده نشان می دهد.

جمیل صدقی زهاوی^{۲۵} نیز از این دامهای گسترده در راه ملت و استقلال آنها، احساس دلتنگی کرده است. این احساس وی را در ابیات زیر می یابیم:

تَلْفِي مَعَاهِدَةً وَ آخِرِي تَعْقِدُ وَالشَّعْبُ يَسْتَفْتِي لَهَا وَ يَهْدُدُ
وَالشَّعْبُ يُطْرِي لِلْجِهَالَةِ خَنْجَرًا فِي صَدْرِهِ عَمَّا قَرِيبٍ يُغْمَدُ

الشعب بالقيد الثقيل مكبَلٌ حتى يكاد اذا تحرك يُقْفَدُ (زهاوی، ج: ۱ / ۴۸۶: ۱۹۷۲)
 «معاهده‌ای لغو و دیگری منعقد می‌شود اگر چه به ظاهر از مردم نظرخواهی می‌شود (اما
 اگر خلاف خواست قدرتمندان نظر دهند) تهدید می‌شوند و مردم از روی جهالت خنجری را
 می‌ستایند که بزودی بر سینه‌هایشان فرود خواهد آمد. ملت با زنجیرهای سنگین چنان به بند
 کشیده شده‌اند که تقریباً قادر به حرکت نیستند.»

زهاوی نیز همچون رصافی پیمانها و معاهدات را غلی بر دست و پای عراق می‌داند که هدفی جز تداوم اشغالگری
 بدنبال ندارد و اگر یکی را باطل اعلام کنند، معاهده دیگری را منعقد می‌کنند.

پارلمانهای فرمایشی و انتخابات تقلبی که نمایندگان عالی رتبه بیگانه بسیار علاقه‌مند به برپایی آن بودند، نیز مورد
 نقد و انتقاد شدید شعرا قرار می‌گرفت و در واقع با این انتقاد، حمله خویشت را متوجه دستگاه فاسد و حاکم و مظاهر
 دروغین آن می‌نمودند. در ۱۵ مارس ۱۹۲۴ که با توطئه گری انگلیس، اولین پارلمان مصر تشکیل شد، خشم خود را
 اعلام کرده، اعضای آن را محکوم نمودند.^{۲۶}

ابیاتی از خلیل مردم بک با ظرافت، ذلت و خواری نمایندگان را بیان می‌کند که چگونه بدنبال کسب مقام و احراز
 کرسیهای نمایندگی هستند. آنان بدون هوشیاری و بی اراده وارد سالن نمایندگی می‌شوند و از عواقب تشکیل این
 پارلمان و اهداف پشت پرده آن بی‌خبرند:

و حديث من فيه من النوام	البرلمان: و هل اتاك حديثه
نقل الجبان لساحة الاعدام	نقلوا اليه ناكسين رؤ وسهم
فعيونهم بمواطيء اقدام	ملك الحياء عليهم ابصارهم
أيد لرد غيخة و سلام (مردم بک، ۱۰۹: ۱۹۸۵)	حقر و انفسهم فلم ترفع لهم

«آیا خبرهای مجلس و نمایندگان به خواب رفته آن به گوش تو رسیده است؟ این
 نمایندگان همچون مجرمان ترسویی که به میدان اعدام برده می‌شوند، سرافکنده وارد مجلس
 می‌شوند. آنان از فرط شرم و آزرمان، سرها به زیر افکنده، دیده بر زمین دوخته‌اند!! آنان
 خودشان را هم تحقیر می‌کنند و هیچ دستی در جواب تحیت و سلامشان برای آنان تکان داده
 نمی‌شود.»

ملاحظه می‌شود که چه زیبا مردم بک در ابیات بالا پارلمان و نمایندگان آن را مفتضح کرده، صوری و دروغین
 بودن آن را به تصویر کشیده است. زیرا به اعتقاد او نمایندگان چنین پارلمانهایی که در خواب غفلت به سر می‌برند،
 مترسکهایی بیش نیستند که هیچکس سری و یا دستی به احترام برای آنان تکان نمی‌دهد بلکه تنها برای به ثمر
 نشستن اهداف استعماری استعمارگران علم شده‌اند.

رشید سلیم خوری ذلت و حقارت نمایندگان پارلمانهای فرمایشی را با همان دقت اما با مضامین دیگری بیان
 نموده، آنها را مجسمه‌هایی کور و کر و لال می‌داند که هیچ اراده‌ای از خود ندارند و بلکه چهار پایانی هستند که به
 طمع آب و علف به این منصب روی آورده‌اند:

و أذل منه رئيسه والمجلس	وَطَنَ تحيرت العيب لذآه
و تنسى عليهم بالشكيم فأسلسوا	جاد المفوض بالعليق فحتمحوا
جلسوا! و هل نخبوا لكي لايجلسوا؟	لا تسلقوهم بالملام فاتهم
متكتف أعمى أصم أجرس	في كل كرسى تسند نائب
منبو شة و هم الرسوم الدررس (القروى، ۲۷۳: بی تا)	فكان ذاك البرلمان خريبة

«وطن ما به قدری ذلیل و خوار شده است که بردگان هم در امر ذلت آن حیرانند و ذلیل تر
 از آن، رئیس و مجلس آن است. رئیس دولت و نمایندگان مجلس همچون چهارپایانی که علف
 را می‌بینند، وقتی نماینده عالی رتبه استعمار، آب و علفی به آنان نمایند، بیع نموده، با لجامی
 که وی بر دهانشان زد، به آسانی رام شدند. اینقدر آنان را با ملامت‌هایتان آزار و اذیت نکنید

چون آنها در مجلس نشسته‌اند!! آیا برای کاری جز نشستن بر روی صندلیهای پارلمان انتخاب شده‌اند؟!^{۲۷} در روی هر صندلی نماینده‌ای دست بسته و کر و لال نشسته و تکیه زده است. گویی این مجلس خرابه‌ای است و نمایندگانش، آثار آن ویرانه هستند.»

از آنچه گذشت درمی‌یابیم که ملت عرب و در رأس آنها شعرا، بخوبی از اهداف پشت پرده استعمار و حکومت‌های دست‌نشانده او مطلع بوده، دریافته بودند که پارلمانها و نماینده‌گزینی در سرزمینی که بیگانه در آن قدم می‌زند و هنوز به منافعش می‌اندیشد، چیزی جز وسیله‌ای برای سرگرم کردن و خاموش کردن آنها نیست. به همین دلیل شوقی به واجدین شرایط برای شرکت در انتخابات، توصیه می‌کند که نمایندگان خود را که سفیران ملتند، با آزادی برگزینند و آزادی در انتخاب را تحت‌الشعاع ثروت و جاه و مقام نامزدها قرار ندهند و به سحر وعده‌های دروغین مسحور نشوند. هیچ ضمانتی برای حسن انتخاب آنان نیست مگر این که انتخاب کنندگان، نامزدها را بخوبی بررسی کرده، جهادگران و وطن پرستان و صاحبان علم و اخلاق را انتخاب نمایند.

شوقی نیز همچون رشید سلیم خوری و خلیل مردم بک، از این که مشتی آدم بی اراده و مجسمه‌های انسان نما که بیشتر برای سیاهی لشکر مناسبند، به پارلمان فرستاده شوند، اظهار تأسف می‌کند. وی مردم را هوشیار کرده می‌گوید:

لیس بالامر جدیداً	کلّ من ألقى خطاباً،
او سخا بالمال أوقد	مَ جاهاً وانتساباً (شوقی، ج: ۱ / ۹۱: ۱۹۸۶)
فتخیرتَ کلّ من ش	بَ علی الصدق و شاباً
واذکر الانصار بالام	س، ولاتنس الصحاباً

«ای مردم) هر کس که سخنرانی کرده (و حرفهای پر طمطراق می‌زند) و یا هر که گشاده دستی نشان می‌دهد و یا جاه و مقام و اصلی و نسبی دارد شایسته نمایندگی نیست. بنابراین کسی را به نمایندگی برگزینید که در جوانی و پیری بر صدق و راستی عمل کرده باشد و یاران دیروزی را به یاد داشته باشید و دوستان فردا را فراموش نکنید.»^{۲۸}

شوقی نیز از آنجایی که آزادی در رأی و سخن و مقابله با استبداد و مستبد را لازمه یک نماینده می‌داند، مجلس نمایندگی ترکیه را که شخصی مثل مصطفی کمال با لغو خلافت، آن را مستبدانه چون توپیی به هر کجا می‌خواست پرتاب می‌نمود، محکوم کرده، می‌گوید:

و اذا سبى الفرد المسلط مجلساً	ألفیت احرار الرجال عبيدا
و رأيت في صدرى الندى منوماً	في غضبه يتحركون رفقدا (همان، ۱۱۲)

«هرگاه رأی یک نفر بر آرای کل مجلس غالب شود و مجلس را اسیر آرای خود نماید، آزادگان را هم بردگانی می‌یابی بی اراده. در چنین مجلسی نمایندگان به خواب رفتگانی پیش نیستند که در خواب هم حرکت می‌کنند»

شوقی، نصایح را در ابیات دیگری تکرار کرده، باز هم تأکید می‌کند که پارلمانهای صوری و انتخابات دروغین، قائم به افراد جاهلی است که فاقد کمالات هستند. وی ملت خود را از انتخاب افراد نادان منع کرده به آنان توصیه می‌کند برای مبارزه با تشکیل چنین پارلمانهایی، افراد امین و صادق و آگاه را روانه مجلس نمایند.

نأشدتكم تلك الدماء زكية	لا تبتغوا للبرمان جهولا
فليسألن عن الاراتك سائل	أحملن فضلاً أم حملن فضولا؟
إن أنت أطلعت الممثل ناقصاً	لم تلق عند كماله التمثيلاً
فادعوا لها اهل الامانة واجملوا	لاولى البصائر منهم التفضيلاً (همان، ۱۸۴)

«شما را به این خونهای پاک قسم می‌دهم که افراد جاهل را به پارلمان نفرستید. باید از کرسی‌های نمایندگی سؤال شود که آیا آنچه بر روی خود حمل می‌کنند، فضیلت است یا فضولات؟! اگر نماینده‌ای را برگزیدی که کاستی‌هایی داشت و (شایسته نمایندگی نبود) در کار

نماینده‌گی او کمالی از او نخواهی دید. پس امانتداران آنان را انتخاب کن و از بین آنها عاقلان و زیرکها را ترجیح بده.»

احمد شوقی بسیار تأکید می‌کند که کسانی باید روانه مجلس شوند و نامزدهایی باید انتخاب گردند که با کفایت بوده، در برابر تعرض به عرض و ناموس ملت و مرزهای کشور به قیام و تکاپو برخیزند.

دارالنیابه هیئت درجأتها فلیزق فی الذرج الذوائب والذرا
الصارخون اذا أسىء الی الحمی والزائرون اذا أغیر علی الشری
لا الجاهلون العاجزون ولا الألی یمشون فی ذهب القیود تبخترأ (همان، ۱۵۲)

«پارلمان برای ارتقای افراد آماده است، اما افراد برجسته و بارز و با کفایت باید از این مسیر صعود کنند. کسانی شایسته صعودند که اگر به ساحت آنان بی حرمتی شد فریاد اعتراض برآورند و اگر بر مرزهای آنها تعرضی گردید همچون شیران بیشه غرش کنند. نه نادانان و ناتوانان و نه کسانی که با غل و زنجیر زرینی که بر پای دارند راه می‌روند و به طلایی بودن آن افتخار می‌کنند.»

۳. نتیجه گیری

از آنچه گذشت درمی‌یابیم که اوضاع سیاسی، اجتماعی از عوامل اصلی مؤثر بر ادبیات هر جامعه‌ای است و موضوعات، شکل و مضامین ادبی آن را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد. پس، از جمله موضوعات جدیدی که قبل از آن در ادبیات عربی و بخصوص در موضوعات شعری آن سابقه نداشت، استعمار ستیزی است. عبارت دیگر این ابیات که مشتق بود از خروار، نشان می‌دهد که شعرای عرب نقش خود را در رسوا سازی استعمار و عمال آن و حکومت‌های منصوب از طرف آنان، فراموش نکرده، نیرنگ استعمارگران را در عرصه قلم خنثی نمودند. واقعیت دیگری که در پرتو این اشعار حاصل می‌شود این است که شعرای عرب بیش از آن که تأثیرگذار باشند، تأثیرپذیر بودند عبارت دیگر شاعر با متأثر شدن از حادثه‌ای یا واقع شدن در شرایطی دست به قلم شده، ابیات را پیرامون آن موضوع به نظم در آورده است به همین دلیل اشعار این دوره، بیشتر شعر مناسبات است که اگر چه عواطف و احساسات شاعران بر آن غلبه کرده، گوشه‌ای از افکار و آراء و موضعگیریهای آنان را هم که در قالب این مقاله ارائه دادیم بیان می‌کند.

یادداشتها

۱. احمد عراقی (۱۸۴۱-۱۹۱۱) افسر میهن پرست مصری، که علیه پاشاها و ترکها قیام کرد. اما با استعانت خدیو توفیق از انگلیس، اسکندریه مورد هدف توپ و تانک انگلیسها قرار گرفت و در سال ۱۸۸۲، مصر را به اشغال خود درآورد.
۲. برای اطلاع بیشتر به الثورة العربیه الکبری، ایمن سعید، مکتبه مدبولی، قاهره، ج ۱، ۲۸۶ به بعد مراجعه کنید.
۳. از جمله، انقلاب ۱۹۱۹ مصر، انقلاب دهه بیست عراق و انقلاب ۱۹۲۵ سوریه.
۴. حافظ ابراهیم (۱۸۷۲-۱۹۲۳) از بزرگترین شعرای کلاسیک معاصر است که در دیروط از روستاهای مصر به دنیا آمد. وی به «شاعرالنیل» ملقب شده است. دیوان دو جلدی شعر او که شامل اجتماعیات، سیاسیات، وصف و مراثی است، معروف می‌باشد.
۵. نرون پادشاه روم که به ظلم و ستم و استبداد معروف بود. وی شهر رم را به آتش کشید بطوری که آتش تمامی شهر و اهالی آن را در کام خود فرو برد.
۶. این در حالی است که مرجع ضمیر در «القی»، «ضعیف» باشد، اما اگر ضمیر مستتر در «القی» به «قوی» برگردد، بیت بدین معنی است که انتقام قوی از ضعیفی که افسار بر گردنش زده، چه شیرینی دارد؟
۷. مراد از صیاد یکی از آن افسران انگلیسی است که هنگام شکار کبوتر در اثر جراحات وارده از سوی مصریها جان سپرد.

۸. در این بیت و بیت قبل اشاره‌ای به آتش گرفتن ذخایر گندم مصریها در اثر تیراندازی به کبوترها شده است.
۹. اسماعیل پاشا (۱۸۳۰-۱۸۹۰) پسر ابراهیم پاشا، در سال ۱۸۶۳ به حکومت رسید و از طرف سلطان عبدالعزیز لقب خدیو گرفت. در زمان او با وجود انجام گرفتن طرحهای عمرانی و تأسیس مدارس، بدلیل اسراف و تبذیر اسماعیل در اموال دولت، مصر مقروض دولتهای غربی گردید. دخالت بیگانگان در امور مصر و انقلاب عراقی پاشا از پیامدهای سیاستهای اسماعیل بود که سرانجام به عزل او در سال ۱۸۷۹ منجر شد.
۱۰. محمد عبدالملطب، شاعر مصری که در الازهر در قاهره تحصیل نمود و در جنبش ملی، با مقالات و اشعار و سخنرانیهایش سهیم بود. وی در سال ۱۹۳۱ در قاهره درگذشت.
۱۱. احمد کاشف (۱۸۷۸-۱۹۹۷) شاعر مصری است با اصل و نسب چرکسی که در قرشیه - یکی از شهرهای مصر - به دنیا آمد اشعار زیادی در تأیید خلافت عثمانی سروده است. اما به دعوت به تأسیس خلافت عربی در مصر متهم شد. او دیوانی در دو جزء دارد.
۱۲. منظور از «الذی» حادثه دنشواي است که در اواخر نمایندگی کرومر اتفاق افتاد.
۱۳. محمد مهدی جواهری (۱۹۰۰-۱۹۹۷) از شعرای کلاسیک بارز عراق است که ابتدا مجله «انقلاب» و سپس «الرأی العام» را منتشر می نمود. چند بار به ایران سفر کرد و در آخرین بار، با آیت ا... خامنه ای دیدار و گفتگو داشت. وی تنها شاعر برجسته ای است که سلسله شعرای کلاسیک را تا اواخر قرن بیستم ادامه داد.
۱۴. احمد شوقی (۱۸۶۸-۱۹۳۲) از شعرای برجسته مصر که در قاهره به دنیا آمد و در همانجا تحصیل نمود. در فرانسه نیز درس حقوق فرا گرفت. وی در سال ۱۹۲۷ بعنوان «امیرالشعراء» لقب گرفت. دیوان شعر او «شوقیات» نام دارد که در ۴ جلد جمع آوری شده است. چند نمایشنامه از جمله مصرع کلیوباترا را نیز به نظم در آورده است.
۱۵. جیمز ویلسون، نماینده حزب دموکراتیک آمریکا بود که از سال ۱۹۱۲ تا ۱۹۲۰ دو دوره ریاست جمهوری آمریکا را بر عهده داشت. وی در جنگ جهانی اول سعی نمود سیاست بی طرفی اتخاذ کند چون طبیعتاً از جنگ تنفر داشت. اما چند ماه پس از انتخاب مجدد وی به ریاست جمهوری، آمریکا هم در سال ۱۳۱۷ وارد جنگ شد و به متحدین پیوست. در سال ۱۹۱۹ ویلسون در رأس یک هیئت آمریکایی در کنفرانس صلح پاریس شرکت نمود و مبانی فکری خود را ارائه داد. از جمله آنها: حاکم بودن مردم بر سرنوشت خویش و تأسیس جامعه ملل به منظور ایجاد صلح و حل مشکلات بین کشورها بود. پس از وی حزب جمهوری خواهان در انتخابات سال ۱۹۲۰ پیروز شد.
۱۶. خیرالدین زرکلی (۱۸۹۳-۱۹۷۶) در بیروت به دنیا آمد و در دمشق بزرگ شد بخاطر فعالیت سیاسی و قضایدش در هجوم به استعمار و برانگیختن افکار عمومی، دو بار توسط فرانسه به اعدام محکوم شد. روزنامه های «لسان العرب» و «المفید» را در دمشق در سال ۱۹۱۵ و «الحیاه» و «یافا» را در قدس در سال ۱۹۳۰ منتشر می کرد. وی از سران شعرای مبارز و استعمار ستیز بود.
۱۷. رشید سلیم خوری (۱۸۷۷-۱۹۸۴) ملقب به القروی در بیروت به دنیا آمد و به چندین شغل از جمله آموزگاری و افسری ارتش و تجارت دست یازید اما به آنها دل نیست. شاعر بلند طبعی بود که قناعت و کفاف را بر ثروت از بیراهه ترجیح می داد. بر ظلم می تاخت و اشعارش، زبان ملتش بود. دو جلد از مجموعه کامل او باقی مانده است. یک جلد در خصوص اشعار و دیگر در خصوص نوشته ها و مقالاتش است.
۱۸. التامیز: رودی معروف در انگلیس
۱۹. به نیرنگ بازیها و فریبکاریهای انگلیس اشاره می کند.
۲۰. عراقیب: ج عرقوب: نام مردی است که به خلف وعده معروف بود.
۲۱. خلیل مردم بک (۱۸۹۵-۱۹۵۹) در دمشق زاده شد. پس از ورود فرانسویها به دمشق، کار ویراستاری خود را در دفتر ثبت نامه ها رها کرد و با قلبی آکنده از کینه نسبت به آنها، به خدمت مردم روی آورد. با دوستانش گروه «الرابطه الادبیه» را تشکیل داد و مجله ای به همین نام منتشر کردند سپس مجله «الثقافه» را در سال ۱۹۳۳ نشر دادند. در سال ۱۹۴۵ عضو انجمن علمی عراق و در سال ۱۹۵۱ عضو مدرسه تحقیقات و پژوهشهای شرقی در لندن و در همان سال

نیز عضو هیئت تحریریه دایرة المعارف اسلامی خاور شناسان شد و در سال ۱۹۵۳ بعنوان وزیر امور خارجه انتخاب گردید.

۲۲. «لأبالی»: مفعول دوم فعل «رآنی» است.

۲۳. «دعانی» جواب «لما» در بیت قبل است.

۲۴. معروف رصافی (۱۸۷۵-۱۹۴۸) از شعرای برجسته عراق که عضو انجمن علمی عربی دمشق بود. بیشتر عمرش را به تدوین گذراند. زمانی هم نماینده مجلس مبعوثان بود. وی انقلاب رشید عالی گیلانی را تأیید نمود. رصافی اشعار زیادی در اصلاح سیاسی و اجتماعی سروده است و به همین خاطر به شاعر انسانیت ملقب شد. اشعار وی در دو جلد دیوان معروفش جمع آوری شده است.

۲۵. جمیل صدقی زهاوی (۱۸۶۳-۱۹۳۶) از شعرای نهضت جدید شعری است که در بغداد به دنیا آمد. نوعی گرایش فلسفی بر اشعارش حاکم است. از شعرایی است که به آزادیخواهی و حق طلبی زن برخاست و معتقد به آزادی و بی حجابی او بود. وی دیوان شعری دارد در دو جلد و نیز رباعیات و مجموعه شعری به نام الکلم المنظوم.

۲۶. هرچند برخی شعرا چون شوقی از دریچه دیگری به این موضوع نگریسته، افتتاح اولین پارلمان مصر را عید بر شمرد و آن را به مجاهدینی که این ثمره شیرین را به بار آوردند تبریک گفت:

مصر اذا ما راجعت ايامها لم تلق للسمت العظیم مثیلا

(البرلمان) غداً یمد رواقه ظلاً علی الوادی السعید ظلیلا

قل للشباب: الیوم بورک غرسکم دنت القطوف و ذلت تذلیلا (شوقی، ج: ۱/ ۱۸۳: ۱۹۸۶)

۲۷. پوزخند شاعر در این بیت بوضوح آشکار است.

۲۸. مراد، جهادگران و وطن پرستان است.

منابع

- اسماعیل، عزالدین. (۱۹۷۵). **الشعر العربی المعاصر**، بیروت: دارالعودة و دار الثقافة الطبعه الثالثه.
- برج، محمد عبدالرحمن. (۱۹۷۴). **دراسه فی التاریخ العربی الحدیث و المعاصر**، مصر: مکتبه الجلو المصریه.
- الجواهری، محمد مهدی. (۱۹۸۲). **دیوان**، ۴ مجلدات، بیروت: دارالعودة، الطبعه الثانيه.
- حافظ ابراهیم. (بی تا). **دیوان**، بیروت: دارالعودة، مجلدین.
- خفاجی، محمد عبدالمنعم. (۱۹۸۵). **الادب العربی الحدیث**، مصر: مکتبه الکلیات الازهریه، الطبعه الاولى.
- الخوری، رشید سلیم. (القروی). (بی تا). **دیوان**، طرابلس: منشورات جروس برس.
- الدسوقی، عمر. (۱۹۷۳). **فی الادب الحدیث**، دارالفکر، مجلدین، الطبعه السابعه.
- الدقاق، عمر. (۱۹۸۵). **فی الاتجاه القومي فی الشعر العربی الحدیث**، الجدیده، دار الشرق العربی.
- الرصافی، معروف. (۱۹۸۶). **دیوان**، بیروت: دارالعودة، مجلدین.
- الزهاوی، جمیل صدقی. (۱۹۸۶). **دیوان**، بیروت: دارالعودة، مجلدین.
- سعید، امین. (بی تا). **الثوره العربیه الکبری**، قاهره: مکتبه مدبولی، ۳ مجلدات.
- شوقی، احمد. (۱۹۸۶). **الشوقیات**، دارالکتب العربی، الطبعه الحادیه عشر، ۴ مجلدات.
- ضیف، شوقی. (بی تا). **الادب العربی المعاصر فی مصر**، مصر: دارالمعارف بمصر، الطبعه الثانيه.
- مردم بک، خلیل. (۱۹۸۵). **دیوان**، بیروت: دارصادر، الطبعه الاولى.
- نعنعی، عبدالمجید. (۱۹۷۴). **تاریخ الولايات المتحده الامیرکیه الحدیث**، بیروت: دارالنهضه العربیه، الطبعه الثانيه.
- نوار، عبدالعزیز. (۱۹۷۳). **تاریخ العرب المعاصر**، بیروت: دارالنهضه العربیه.